

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: جهاد جلسه صدم تاریخ: ۸۸/۲/۱۳
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على خاتم الانبياء و المرسلين سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين واللعن على أعدائهم أجمعين.

یکی از مواردی که در اسلام جهاد در آن مشروع و لازم شده در موردی است که مسلمانها با عهد شکنان، با کسانی که عهد و پیمان می بندند ولی بر عهد و پیمان خودشان وفادار نیستند، با شکستن عهد و پیمان در برابر اسلام و مسلمین مقاومت می کنند و نقشه هایی علیه مسلمانان طرح می کنند. در این موارد هم بر اساس آیات قرآن و روایات ما و تاریخ ما بر مسلمانان لازم است که اقدام به جهاد کنند و با عهد شکنان به جهاد بپردازند.

آیات قرآن که عرض کردیم در سوره ی توبه و در سوره ی انفال است. در سوره ی توبه به این ترتیب است. (وَإِنْ نَكُنُوا أَيْمَانُهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) آیات در اوایل سوره ی توبه است. همان برائتی که امام (رضوان الله علیه)، برائت از مشرکین را لازم می دانستند. این تتمه ی همان جریان است. که در برابر مشرکین که عهد شکن و پیمان شکنند که در دنیای امروز هم خیلی رایج است. چقدر دنیای امروز به این بحث جهادی محتاج است. کنوانسیون ها و معاهدات بین المللی فراوانی منعقد می شود. و کسانی که همین کنوانسیون ها را، همین معاهدات را امضا می کنند، همین ها عهد را می شکنند. که نظیر آن را ما می بینیم در لبنان در فلسطین، در عراق، در افغانستان یک معاهدات بین المللی وجود دارد. یکی از آنها این است که اگر کسی کشوری را اشغال کرد ملتزم شده که امنیت آنجا را حفظ کند. هر اشغالگری که تجاوز کرد، ظلم کرد، مملکتی را اشغال کرد، یکی از معاهدات بین المللی ایجاد امنیت و حفظ امنیت آن نقطه است. الان ما می بینیم که آمریکا با اشغال عراق چه جنایاتی در آنجا مرتکب شده. صدها هزار نفر را بی خانمان کردن و تخریب و زندانهای گوانتانامو و ابوغریب و امثال آنها. در افغانستان هم همان طور. در هر کجا قدم گذاشتند. به کار نبردن سلاحهای شیمیایی در جنگ یکی از معاهدات بین المللی است. در هر کجا قدم گذاشتند، سلاحهای شیمیایی به کار بردند. امثال این خیلی زیاد اسیت. این است که دنیای امروز با این منطق اسلام باید مواجه باشد که اسلام بگوید که هر کجا که پیمان شکنانی، کسانی که کنوانسیون ها را به هم می زنند با آنها شما بجنگید. (وَإِنْ نَكُنُوا أَيْمَانُهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا

أَيْمَةَ الْكُفْرِ) عجیب این است که در اینجا ائمه ی کفر را مخاطب، یعنی مورد توجه قرار می دهد که با آنها بجنگید. چون پیمان شکنان نوعاً همان ائمه کفرند. (وَإِنْ نَكُنُوا أَيْمَانُهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ) به جای اینکه بگوید با آن ناکتین بجنگید کلمه ی "أَيْمَةَ الْكُفْرِ" را به کار برده. که می خواهد بگوید ائمه ی کفر نوعاً ناکتین و پیمان شکنان می باشند. (وَإِنْ نَكُنُوا أَيْمَانُهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ) آنها هیچ کنوانسیون و عهد نامه ای را نمی شناسند. (لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) دنبالش است (أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَتُوا أَيْمَانَهُمْ).

موردش این است که عرض کردم. که در اوائل سوره ی برائت که ذکر شده، پیغمبر ﷺ در سال هشتم هجرت مکه را فتح کردند. در سال ششم هجرت پیمانی در حدیبیه منعقد شد، که مشرکین مسلمانان را اذیت و آزار نکنند. ولی مشرکین به این عهد و پیمان عمل نکردند. اذیت و آزار مسلمانها. آن وقت در سال هشتم که مکه فتح شد، باز تأکید شد بر رعایت این عهد و پیمان ها. ولی باز عمل نکردند. این برائت در سال نهم هجرت است. بعد از آنکه مشرکین عهد و پیمانهای بستند در سال ششم در حدیبیه. در سال هشتم بعد از فتح مکه، در سال نهم سوره ی برائت است که حضرت امیر ﷺ آوردند و خواندند.

خلاصه بعد از عهد شکنی های فراوان (أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَتُوا أَيْمَانَهُمْ) آیا کسانی که پیمانهای خودشان را شکستند (وَهُمْوَا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ) همین ها هستند که پیغمبر ﷺ را از مکه اخراج کردند. (وَهُمْ بَدَوْكُمْ أَوْلَىٰ مَرَّةً) اینها اول شروع کردند به جنگ با شما. جنگ بدر از زمان اینها آغاز شد. (أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ) آیا از اینها می ترسید. از خدا بترسید. (إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ) آیات خیلی تشدید دارد. (قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ يُذْهِبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ) با اینها بجنگید. خداوند با دست شما اینها را معذب می کند. (وَيُخْزِهِمْ) خداوند اینها را خوار و ذلیل می کند. (وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ) خداوند به شما نصرت می دهد در برابر اینها (وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ) بسیاری از مؤمنین را اینها کشتند و اذیت کردند. یاسر و مادر عمار _سمیه_ و امثال اینها در جریان زیاد است. با اینها بجنگید. برای خاطر اینکه اینها دهای مؤمنین را به درد آوردند. (وَيُذْهِبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ) غیظی که مسلمانها در دل دارند. به وسیله ی کشتن اینها و جنگ شما، غیظ ها را از بین می برد. بالاخره این آیات سوره ی توبه، سوره ی نهم قرآن از آیه ی ۱۲ تا ۱۵ مضمونش این بود که به عرض رسید.

بعد در سوره ی انفال از آیه ی ۵۵ تا ۵۹. دیروز خوانده شد در برابر پیمان شکنی های یهود بود. بنی قینقاع، بنی قریظه، بنی نضیر که دیروز به عرض رسید. (إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ فَمَا تَتَّقُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ) اینها را دیروز عرض کردیم. در برابر پیمان شکنی های یهود است. بعد یک نکته ای (وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً) اگر با کسی عهد بستید. بعد احساس کردید که آن بر عهد و پیمان خود پایبند نخواهد بود. عهد است. خیلی محترم است. (فَأَبِئذٍ إِلَيْهِمْ) به آنها بگویید که چون شما بر عهد خود پای بند نیستید، ما هم پای بند نیستیم. اگر بعد از این با شما جنگ کردیم، مخالف آن عهد ما نیست. چون از اول به شما می گوئیم که آن عهد را ملغی کردیم. (وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَبِئذٍ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ) شما نقض کن. یعنی لغو کن. الفا کن. عهد نامه ی خود را به آنها اعلان کن که الفا کردی، فکر نکنند که شما بر خلاف عهدنامه ات داری با آنها می جنگی. اول اعلان کن به آنها که من آن عهد و پیمان را لغو کردم. در نزد من از اعتبار ساقط است. اگر بعد از این حمله کردیم، جهاد کردیم با شما، فکر نکنید که ما عهد شکنی کرده باشیم. البته شما بر خلاف عهد نامه عمل کردید. ما آن را لغو کردیم. از خیانت شما می ترسیم. اگر ما نمی ترسیدیم و دلیلی نداشتیم بر خیانت شما، آن را لغو نمی کردیم. (وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَبِئذٍ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ) به آنها اعلان کن که عهدنامه ی خود را از اعتبار انداخته اید. (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ) این آیات هم از آیه ی ۵۵ تا ۵۹ از سوره ی انفال، سوره ی هشتم قرآن کریم است.

خلاصه بحث، بحث لازم و مهمی است که اولاً اسلام عنایت دارد به صلح و مسالمت حتی الامکان. و جنگ و جهاد «أَخِرُ الدَّوَاءِ الْكُلِيِّ» است. (ادعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِلَا تَقِيهِمْ بِأَحْسَنُ) به حکمت و موعظه و به اینها دعوت کن. (وَ جَادِلْهُمْ) و مناظره کن. تا منطقاً ثابت کرده باشی حقانیت خود را. اگر از اینها کار پیش نرفت و دشمن در فکر ماجراجویی هست و حیله و مکر و عداوت و اینها، آن وقت نوبت می رسد به جهاد و جنگ.

در نهج البلاغه در نامه ی ۵۳ که عهد نامه ی مالک اشتر است که طولانی ترین نامه ی نهج البلاغه است. قبلاً هم چند دفعه گفتیم. که مشتمل بر مواد بسیار بسیار مفید برای اداره ی یک مملکت، دنیا، جامعه. در آنجا حضرت امیرالمؤمنین به مالک می گویند «وَلَا تَدْفَعَنَّ صَلْحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ» اول اصل صلح و مسالمت است. اگر یک وقت دشمن

از صلح دم زد، دفع نکن. «لَلَّهِ فِيهِ رِضًا» آن صلحی که موجب خشنودی پروردگار است. به دشمن مهلت بده. در سایه ی صلح، بلکه فکر کند و از مرکب شیطان پیاده شود و اسلام را بهتر درک کند. «فَإِنْ فِي الصَّلْحِ دَعَا» "دعه" دال و عین و ة. دعه یعنی آرامش خاطر. «فَإِنْ فِي الصَّلْحِ دَعَا لِيَجْتَوِيكَ» در صلح آرامش خاطری هست برای لشکرت. «وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ» خودت هم مدتی از هم و غم و اینها راحت می شوی. چون وقتی جنگ، البته معلوم است که نقشه هایی دارد و فکر انسان را خیلی مشغول می کند. «أَمْناً لِبِلَادِكَ» بالاخره عواقبی جهاد و جنگ دارد. بلاد امن می شود. خوب اصل اول این است. «وَ لَكِنْ أَلْحَذَرَ كُلَّ الْوَعْدِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلْحِهِ». «وَ لَكِنْ أَلْحَذَرَ كُلَّ الْوَعْدِ» از اینکه دشمن بعد از صلح، مبادا که صلح را مطرح کرده تا شما در جهاد دست نگه دارید. دوباره آن نقشه های خود را بکشند، استراحت کند، تمهید قوا کند، به شما حمله کند. «وَ لَكِنْ أَلْحَذَرَ كُلَّ الْوَعْدِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلْحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رَبِّمَا قَارَبَ لِيَتَّقَلَ» دشمن گاهی با شما نزدیک می شود. تا شما را به غفلت بیندازد. دوباره شما را غافلگیر بکند. «فَحُذِرْ بِالْحَزْمِ» حزم یعنی مآل اندیشی. هیچ وقت مآل اندیشی را از دست نده. «وَ أَنَّهُمْ فِي ذَلِكَ حُسْنُ الظَّنِّ» اینجا جای حسن ظن نیست. اگر کسی حسن ظن داشته باشد باید خودش را متهم بداند. دشمن است. دشمن را نتوان حقیر و بیچاره شمرد. «وَ أَنَّهُمْ فِي ذَلِكَ حُسْنُ الظَّنِّ وَ إِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عَقْدَةً» باز دوباره اگر پیمانی بستید «أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ دِمَةً» یا اینکه شرایط ذمه را با آنها برقرار کردی که بعداً می خوانیم. ولی مالکا «فَحُطُّوا بِالْوَقَاءِ» به عهد خودت وفا کن. «وَ أَرَعَ دِمَتَكَ بِالْأَمَانَةِ» ذمه و پیمان خود را مراعات کن. «وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ» در وفاداری عهد و پیمان خودت را سیر قرار بده در برابر پیمانی که بستی. «فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ» در میان فرائض خدا چیزی از وفاداری به عهد و پیمان بالاتر نیست. «فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتَّتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَقَاءِ بِالْعُهُودِ» با اینکه مردم افکار مختلفی دارند ولی همه متفقند که فطرتاً پای بند بودن به عهد و پیمان خیلی مهم است. در میان فرائض پروردگار چیزی از تعظیم وفا به عهد، از تعظیم وفا، پای بند بودن به عهد بالاتر نیست. واقعاً اصل اولی صلح است. ولی پیمان اگر بستید، گاهی عهد و پیمان می بندند که در سایه ی آن شما را اغفال کنند. تمهید قوا کنند. نقشه ها بکشند. خلاصه بیدار بودن یکی از مسائل بسیار مهم است. صلح اولین اصل است. دوم پیمان بسیار خوب است. ولی باید خیلی بیدار و هوشیار باشید. اینها را در این عهد نامه حضرت امیر عليه السلام به مالک تذکر می دهند.

قدرت داشته باشید. هیچ وقت دشمن به شما حمله نخواهد کرد. بعد در همین سوره (وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا) ولی اگر دشمن برای سلامتی، سلم گام نهاد، شما قبول کنید.

اینها خیلی اصولی است که در همان سوره ی انفال برای حرب که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) آداب حرب را در این سوره تعلیم می دهد. حالا شواهدی هم ما داریم که تاریخ ما، مورد بحث ما که جهاد در برابر پیمان شکنی هاست، یکی از اینها در جنگ جمل است. در جنگ جمل که حضرت امیر علیه السلام از مدینه آمدند برای بصره و جنگ جمل انجام شد. بعضی ها می گفتند که این طلحه و زبیر، سنی ها برای طلحه و زبیر خیلی اهمیت قائلند... حدیث دارند "عشره مبشره". که می گویند ده نفر را پیامبر گفته «فی الجنة» اهل بهشتند. الان هم وقتی بروید مسجد مدینه در یکی از آن ایوانها یک طاق ماندی هست. از بالا باز هست که برای نور و اینهاست. اسم ده نفر است. اسم ده نفر را نوشته اند. اینها را می گویند "عشره مبشره" هستند. که از احادیث معروف و تکیه گاه آنها این است. طلحه هست و زبیر هست و عبدالرحمن بن عوف هست و عثمان هست و ابوبکر هست و عمر هست و حضرت علی علیه السلام هم جزء اینهاست. اینها "عشره مبشره" هستند. این حدیث را در الغدير هم بحث کرده درباره اش. یک وقتی هم خلاصه خواستید ما عرض می کنیم. طلحه و زبیر را جزء "عشره مبشره" می دانند. خیلی مهم است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه آمده به بصره و در آنجا جنگ جمل انجام شده. شیخ مفید (رحمة الله علیه) یکی از کتابهایش هست "الجمل". چون برای اینکه سنی ها در اینجا خیلی بهره برداری کردند از نام طلحه و زبیر و امثال اینها برای مذهب خودشان. عایشه هم جزء همین ها بود. این بود که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از اختتام جنگ جمل، پایان یافت آمدند به مسجد بصره و مطالبی فرمودند. یک مقدار از آنها اینجا هست. در جلد ۳۲ بحار صفحه ۲۳۲ تا ۲۳۳. در بحار الانوار. حضرت امیر علیه السلام بعد از اینکه جنگ جمل پایان یافت و فاتح و پیروز شدند، آمدند بصره و رفتند بالای منبر در مسجد. بعد دیدند در میان مردم گفتگو درباره ی طلحه و زبیر فراوان است. این دو تا "عشره مبشره" بودند. فلان و فلان بودند و حضرت علی علیه السلام آنها را کشته است. حضرت فرمودند که امر طلحه و زبیر و عایشه، می خواهم برای شما بیان کنم. «فَحَدِّدِ اللَّهُ وَ أَنْتَ عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَيَّ رَسُولُهُ صَ لَمْ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ وَ اللَّهُ مَا قَاتَلْتُ هَؤُلَاءِ بِالْأَسْرِ إِلَّا بِأَيِّهِ (مِنْ كِتَابِ اللَّهِ)» کشتن من اینها را یک آیه قرآن (وَإِنْ نَكَتُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّكُمْ يُتَّقُونَ) این آیه، خوب طلحه و زبیر در صف اول با حضرت

بنابراین آنچه ما خواندیم این بود در دو جا از قرآن یکی عهد و پیمان با مشرکین بود که در سوره ی براءت است. و دیگر هم عهد و پیمان با یهود بود. در هر دو از اینها امر به پیغمبر صلی الله علیه و آله است که اگر پیمان را شکستند شما هم با اینها جهاد کنید. با پیمان شکنان باید جهاد کرد. که بحث ما در یکی از موارد جهاد، جهاد با پیمان شکنان است. به این ترتیب که عرض کردیم. دنیای امروز هم در برابر عهدنامه ها و کنوانسیون ها بسیار مهم است. همین آیات که خواندیم که در سوره ی انفال بود. بعدش چند چیز دارد. آنها را ما نخواندیم. ولی مهمند. که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) می گوید اینها آداب حرب است. یکی از نامهای سوره ی انفال سوره ی قتال است. چون در سوره ی انفال آداب قتال فراوان وجود دارد. اولی هم که شروع می شود. همین موضوع است. در جنگ بدر این آیات نازل شد. (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ رَفْتَدُ بِه مِيدَانِ جَنْجِ. در میدان جنگ صحبت شد که اگر غالب شدیم، غنائم چطور می شود؟ مال کی خواهد شد؟ غنائم جزء انفال است. چطور خواهد شد؟ میدان جنگ را مبدل کردند به جلسه ی گفتگو. تاحدی مشاجره و اختلاف درباره ی اینکه غنائم جنگی چه خواهد شد. هنوز پیروز نشده نقشه ی تقسیم غنائم و اینکه مال کی خواهد شد. پیروز نشده در مورد تقسیم غنائم جنگی بحث می کردند. در میدان جنگ. این بود که این سوره آمد. انفال مال خداست. مال رسول است. (فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ) اصلاح کنید گفتگوهای بین خودتان را. از خدا بترسید. شما آمدید برای میدان جنگ. باید در فکر جنگ و جهاد باشید. در فکر غلبه و پیروزی اسلام باشید. خلاصه این سوره ی انفال قتال یکی از نامهایش است. آیات هم این طور آغاز می شود و آیات فراوان درباره ی قتال دارد.

در همین سوره هست که (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ) در هر زمانی شما بایستی آن قدر از لحاظ تجهیزات نظامی بالا باشید که دشمن از شما بترسد. این اصلاً برای ترک جهاد مهم است. چون دشمن اگر بتسد نزدیک نمی آید. اسلام برای خاطر جلوگیری از جهاد می گوید شما قوی باشید. یک قدرت بازدارنده هستید. شما در هر موضوعی سعی کنید که در سطح بالا باشید از هر لحاظ. مثل امروز ایران. به اطراف ایران دشمن خیلی چنگ اندازی می کند ولی به ایران جرأت نمی کند. برای اینکه در سطح بالاست. اما برای بازداشتن دشمن از حمله می گوید شما قوی باشید. شما قوی باشید، دشمن جرأت حمله ندارد. (مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ) عجیب است واقعاً. که اگر شما همیشه این قدر

تسهاها» سنی ها چقدر از او حدیث آوردند. این شعر مال اُزری است درباره ی عایشه . قصیده ی هائی.ه. می گوید «حفظت اربعین الف حدیث» عایشه به قول آنها چهل هزار حدیث حفظ است. «و من الذکر آیه تسهاها» و یک آیه از قرآن را فراموش کرده. آن این بود که (وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى) قرآن می گوید در سوره ی احزاب، ای زنان پیغمبر ﷺ در خانه ی خودتان بنشینید. در همین قصیده ی هائی.ه است که «أ نبي بلا وصي / تعالی الله عما ی قوله السفهاء» این شعر اُزری هزار تا شعر است. قصیده ی هائی.ه.. این خیلی مهم است. این قصیده را که می خواندند، سید بحر العلوم ایستاده گوش می کرد. می گفت این قصیده تمام مبانی تشیع را به شعر در آورده و چقدر هم در سطح بالاست. منتها در جایی گذاشته بود که بعد از اینکه از دنیا رفت تقریباً ۵۰۰ تا از آن در دست است. ۵۰۰ تا را موریا نه خورده و در دسترس نیست. یکی از اشعارش این است که «أ النبي بلا وصي» آیا می شود پیغمبر ﷺ بدون وصی از دنیا رفته باشد؟! «أ نبي بلا وصي / تعالی الله عما ی قوله السفهاء» سفیهان این طور می گویند، ما قبول نداریم. این قصیده خیلی قصیده ی جالبی است و صاحب جواهر آرزو می کرد که جواهر را در نامه ی اعمال ازری بنویسند و قصیده ی ازری را در نامه ی اعمال صاحب جواهر بنویسند. این قدر مهم است واقعاً و سید بحر العلوم ایستاده گوش می کرده به این جریان.

طلحه و زبیر سابقه ی روشنی دارند در زمان پیغمبر ﷺ در جنگ ها. خیلی سوابق دارند. زبیر هم پسر عمه ی حضرت امیرالمؤمنین بود. ولی بعداً این طور شد. این را می گفتم. معاویه نامه نوشت و اینها را منحرف کرد و اینها هم در مقابل امیرالمؤمنین ایستادند و بیعت را شکستند و آمدند سراغ عایشه. عایشه کفشهای پیغمبر ﷺ را آورد. عثمان صحبت می کرد و از آن بالا انداخت و گفت هنوز کفشهای پیغمبر ﷺ پاره نشده تو شریعت را عوض کردی. «أقتلوا نعتلاً قتله الله» "نعتل" یک یهودی بود. اولین کسی که فرمان قتل را صادر کرد خود عایشه بود. گفت این یهودی شده. «أقتلوا نعتلاً قتله الله» در زمانی که عثمان سر کار بود اینجوری می گفت. ولی عثمان که کشته شد، چون عایشه با امیرالمؤمنین صفا نداشت علیه امیرالمؤمنین قیام کرد. این بود که طلحه و زبیر رفتند مکه و عایشه را همراه خودشان به بصره آوردند و برای جنگیدن با امیرالمؤمنین ﷺ.

در نهج البلاغه مطالب زیادی وجود دارد در اینجا. «فخرَجُوا بِجُرُونِ حُرْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص كَمَا تُجْرُ الْأُمَّةُ» گفت که طلحه و زبیر دارند همسر پیغمبر ﷺ را می کشند و می برند برای جنگیدن، مثل کشیدن و

امیرالمؤمنین بیعت کردند. حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بعد از اینکه عثمان کشته شد، مردم هجوم آوردند برای بیعت با حضرت امیرالمؤمنین. در نهج البلاغه هم هست که مردم مثل "عرف ضبع"، مثل یال کفتار که چطور پشت سر هم قرار می گیرد، صف کشیدند با فشار. حضرت فرمودند «دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي» اینجوری می گفت. ولی گوش نکردند. آمدند که با حضرت امیرالمؤمنین ﷺ بیعت کنند. حضرت امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند که اگر من هشدار بودم. خلافت را به دست بگیرم، من مثل ابوبکر و عمر و عثمان عمل نخواهم کرد. اگر بجوایید با من بیعت کنید من عدالت به معنی واقعی کلمه اجرا خواهم کرد. این طوری می گفتند. اگر با من بیعت کنید «كُتِبَ لَكُمْ بِلَدَّةٍ وَ لَتَعْرَبَنَّ غَرِبَلَةٌ وَ لَتَسَاطِنُ سَوَاطِنُ الْقِدْرِ حَتَّى يَعودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ» اینطوری خواهد شد. «دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي» ولی فشار آوردند و بیعت کردند. در صف اول طلحه و زبیر بودند در بیعت کنندگان. حالا همان بیعت کنندگان در صف اول، امروز بیعت کردند و فردا آمد یکی از آنها و گفت من می خواهم که من را حاکم بصره بکنی. یکی گفت من را می خواهم که حاکم کوفه بکنی. خوب این در تاریخ مطالب زیادی هست. در تاریخ هست که معاویه که از این جریان خیلی ناراحت بود. می دانست که امیرالمؤمنین او را عزل خواهد کرد. نامه ای نوشت به طلحه. نامه نوشت به زبیر. خفائاً و خیلی صریح که چرا شما با علی بیعت کردید. به طلحه گفت من بصره را برای شما هموار کردم. بیا آنجا و مال شما باشد. می دانست که امیرالمؤمنین به او موقعیت و ریاست نخواهد داد. به زبیر هم گفت من کوفه را برای تو هموار کردم. یک خرده از آنجا آن تحریک می کرد. اینها هم آمدند و حضرت فرمودند «مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا» من کسانی را که نالایق می دهم به او سمتی نخواهم داد. امیرالمؤمنین هست و صراحت و صداقت. اینها این طور که دیدند این جور است. بیعتشان را شکستند و رفتند به مکه. عایشه در مکه بود. اینها وقتی خواستند بروند آمدند خدمت امیرالمؤمنین. همان طلحه و زبیر. گفتند اجازه می فرمایید ما می خواهیم برویم برای عمره. بفرمایید. وقتی که شروع کردند به رفتن از پشت سر گفت که و الله «مَا يُرِيدَانِ الْعُمَرَةَ وَ إِمَامًا يُرِيدَانِ الْعَذْرَةَ» این دو نفر برای ایجاد فتنه حرکت می کنند. گفتند اگر این طور باشد، اینها را نگه دارید. نگذارید. حضرت فرمودند که قصاص قبل از جنایت که نمی توانم بکنم. ولی می دانم که این طوری است. عایشه هم تا زمانی که عثمان زنده بود، عایشه مردم را علیه عثمان تحریک می کرد. حتی یک روز کفشهای پیغمبر ﷺ را آورد مسجد. از آن بالا تو زنها. چون عایشه خیلی متهور بود و اینها در حرف زدن و اینها. «حفظت اربعین الف حدیث/ و من الذکر آیه

بردن امه برای فروختن. خلاصه همدست شدند و رفتند برای بصره. جنگ جمل را به وجود آوردند. طلحه در این جنگ کشته شد. آن هم مروان از خودی هایشان یک تیر زد و طلحه را کشت. ولی زبیر نه. چرا؟! برای اینکه در جنگ به این زودی که امیرالمؤمنین جنگ نمی کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اول گفت کسی هست که این قرآن را بردارد و این قبیل آیات را برود در برابر آنها بخواند. یک جوانی گفت بله. قرآن را برد که بخواند. حضرت امیرالمؤمنین گفتند که کشته می شوی. در عین حال آن جوان قبول کرد و رفت و کشته شد. بعد امیرالمؤمنین علیه السلام خودش آمدند به میدان جنگ. ولی بدون زره و با سر باز. فرمودند زبیر کجاست؟ زبیر آمد بیرون. از تو صفهای لشکر. زبیر که آمد، بعضی ها گفتند به اینکه زبیر کشته خواهد شد. چون هر کس که با علی مواجه شد، کشته می شود در جنگ. حضرت فرمودند نه من بدون زره و شمشیر آمده ام. زبیر آمد جلو. تا آمد پسر عمه اش بود. گرفت و به آغوش کشید. اشک از چشمانش جاری شد. گفت شما این چه بساطی به وجود آورده اید برای کشتن مسلمانها. گفت خوب دیگه کار به اینجا رسیده. حضرت فرمودند می خواستم یک چیزی به تو بگویم. یادت هست در مدینه یک روزی دستت تو دست من بود، با هم می رفتیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله از مقابل می آمد. پیغمبر صلی الله علیه و آله ما دو تا را که دید آمد جلو و به زبیر، به تو گفت که تو علی را دوست داری؟ گفتی بله. چطور دوست نداشته باشم. چنین و چنان است. فرمود روزی فرا خواهد رسید که در برابر علی علیه السلام صف آرای کنی، بخواهی بجنگی. آن روز علی بر حق است و تو بر باطل. زبیر گفت عجب فراموش کرده بودم. «ذکر تفتی ما أنسانیه الدهر» چیزی که روزگار از ذهن من برده بود به یادم آمد. از لشکر رفت بیرون. پسری داشت بسیار بد که عبد الله بن زبیر. حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه دارند که «مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشْتُومَ عَبْدَ اللَّهِ» زبیر از ما بود، پسرش عبدالله آن را گمراه کرد. عبدالله گفت از شمشیر علی علیه السلام ترسیدی؟ گفت نه. چیزی به یاد من آورد که من فراموش کرده بودم. رفت بیرون. ماند برای فردا.